

کانونی فراسوی باورهای سیاسی

یعقوب توکلی

رتال جامع علوم انسانی

از آن جا که جنبش حزب الله فعالیتها و پیامدهای بسیار مهمی در جهان اسلام داشته و خواهد داشت، لازم است ابتدا ساختارهای آن را به طور خلاصه مورد بحث قرار دهیم.

مطالعه پدیده جنبش حزب الله، مطالعه‌ای علمی و استراتژیک است که به نظر من هنوز به ابعاد و نقاط مختلف آن توجه نشده است. پایه‌های فکری و قومی حزب الله از بین مردمی فقیر و گوشه‌نشین شکل گرفته است. جامعه لبنان جزء اولین جوامعی است که معنای تشیع دوازده‌امامی در آن وارد شده است. اگر اولین جامعه شیعی را جامعه جزیره‌العرب بدانیم، قطعاً دومین آن، جامعه لبنان است. اغلب مورخان، شکل‌گیری شیعیان لبنانی (اهالی جبل عامل) را مربوط به زمانی می‌دانند که عثمان (خلیفه سوم)، ابودر غفاری را با

نوشته حاضر متن درسی گفتاری است که یعقوب توکلی پژوهشگر تاریخ معاصر در جمع دانشجویان دانشگاه امیر کبیر ارائه کرده است. این مدرس دانشگاه، ترجیح داده است تا یک اندکی ویرایش ساختار درسی گفتاری سخنان مذکور در قالب نوشتار نیز حفظ شود.

شتری برهنه نزد معاویه در شام فرستاد. معاویه نیز برای راهی از انتقادات بسیار تند و منطقی ابودر، وی را به دورترین نقطه لبنان یعنی کوه‌های جبل عامل، تبعید کرد. تا این که معاویه متوجه شد که ابودر بذریع تشیع را در این منطقه کاشته و جمعی از مؤمنان امیرالمومنین علی (ع) را در آن جا شکل داده است. معاویه مجدداً او را به مدینه بازگرداند و عثمان بلافاصله وی را به ریزه، مکانی بین مکه و مدینه و منزل گاهی دوز افتاده، تبعید کرد. ابودر هم در آن جا، سرانجام در تنهایی و گرسنگی، جان سپرد.

اولین ثبت‌های حضور تشیع در منطقه لبنان مربوط به قرن دوم هجری است. در این منطقه شاهد شکل‌گیری جریان فکری تشیع هستیم. تقریباً از قرن شش و هفت هجری، عمده شیعیان، ساکن منطقه شامات، خصوصاً جبل عامل، هستند.

بعد از حمله مغولان به ایران، اولین مقاومت ملی توسط هسته شیعی سیربداران صورت می‌گیرد. زمانی که آن‌ها موفق می‌شوند مغولان را از منطقه خراسان بیرون برانند و حکومت سیربداران را به رهبری شیخ حسن جویری و حکومت عبدالرزاق، تأسیس کنند؛ به فکر رهبری دینی می‌افتند تا آن‌ها را در مسائل شرعی و دینی یاری کند. آن‌ها از محمدبن مکی (مشهور به شهید اول)، رهبر دینی منطقه بلعیک، دعوت می‌کنند تا رهبری‌شان را برعهده بگیرد و آن‌ها را در مورد مسائل شرعی ارشاد و هدایت کند، اما او می‌گوید: «به دلیل این که ناچارم از مردم منطقه بلعیک، در برابر حاکمان سنی دفاع کنم، این امکان را ندارم.» ولی برای رفع و حل مشکلات شرعی آن‌ها کتاب «لمعه‌الدمشقیه» را به رشته تحریر درمی‌آورد. می‌توان گفت که این کتاب جزء اولین رساله‌های علمی شیعی جهان تشیع بوده که به صورت یک متن فقهی در آمده است. در ادامه، محمد زین‌الدین (شهید ثانی) کتاب «شرح لمعه» را بر لمعه‌الدمشقیه می‌نویسد. تقریباً شش صد هفت صد سال است که این کتاب درسی در حوزه‌های علمیه و رشته‌های الهیات، فقه و حقوق در دانشگاه‌های مختلف کشور تدریس می‌شود. در حقیقت هنوز کستی نتوانسته است متن فقهی استدلالی منقح و مرتبی همانند شهید اول و شهید ثانی ننویسد که هم جهان گیر باشد و هم همه ابواب فقهی را در بر گرفته باشد و قابلیت تدریس در طول زمان‌های مختلف و حوزه‌های علمیه مختلف را داشته باشد.

جامعه شیعی لبنان، به دلیل این که دائماً مورد تعرض حکومت‌های مختلف بوده است، تا حدود زیادی قدرت و تأثیرگذاری دینی خود را از دست می‌دهد، و به انزوا کشیده می‌شود. به عنوان نمونه شخصیتی مثل صلاح‌الدین ایوبی که فوق‌العاده در جهان اسلام معروف و مؤثر بود، به ضدیت علیه شیعیان مشهور شده است. وی جنگ‌ها و درگیری‌های متعددی علیه شیعیان مناطق مصر، لبنان و شامات کرده و مسبب قتل عام بسیاری از آن‌ها شده است. یا ابن تیمیمه، فقیه افراطی تسنن و مقتدای اصلی جنبش‌های سلفیه و وهابیت، بارها فتوا به کفر شیعیان این منطقه داد و حتی شخصاً در قتل عام مردم منطقه دخالت می‌کرد. شیعیان نیز برای حفظ جان و هویت خود (تقیه) به ناچار پنهان می‌شدند یا تغییر مذهب می‌دادند.

بعد از این که حکومت صفویان در ایران سامان یافت و تشیع به عنوان مذهب اصلی به رسمیت شناخته شد، بسیاری از علمای لبنان (جبل عامل) به ایران مهاجرت کردند. لازم به ذکر است که

علمای لبنان اولین مراجع تقلید در ایران بودند. از جمله: محقق کرکی، مرحوم شیخ بهاءالدین جبل‌العاملی مشهور به شیخ بهایی، شیخ بهاءالدین اولین کسی بود که در ایران رساله علمیه فارسی را به صورت متنی فقهی تدوین کرد و به نام «جامع عباسی» به شاه‌عباس اول تقدیم کرد، سپس آن را در دسترس عموم مردم قرار داد. وی علاوه بر تدوین کتاب‌های متعدد فقهی دانشگاهی، سازنده بناهای زیبای تاریخی نیز هست. بناهای تاریخی اصفهان نمونه‌ای از کارهای زیبای او هستند. هم‌چنین به عنوان شاعری بزرگ دیوان اشعاری نیز از او برجای مانده است. لذا وی را علاوه بر مقام اجتهاد، به عنوان مهندس علمی مقام می‌شناسند. هر چند در دوره‌های بعد در ایران به تدریج گستره علوم و شکل‌گیری دانشمندان جامعه علمی، فقهی و فلسفی به سامان می‌رسد و دیگر نیازی به علمای جبل عامل نبوده، ولی واقعیت این است که در این دوره با مهاجرت گسترده علمای جبل عامل روبرو بوده‌ایم که تأثیر زیادی در گسترش تشیع در ایران داشته است و در این خصوص کتاب‌ها و رساله‌های دانشگاهی متعددی به رشته تحریر در آمده است و تردیدی وجود ندارد که در جامعه ایران کم‌تر عالمی وجود دارد که به اندازه شیخ بهایی مورد محبت و احترام و شناخت قرار گرفته باشد.

از سوی دیگر هم‌زمان با به قدرت رسیدن دولت عثمانی و گسترش حوزه قدرت آن، سخت‌گیری‌ها علیه شیعیان مناطق تحت حاکمیت عثمانی نیز آغاز می‌شود. لازم به ذکر است که ما همیشه شاهد این بحران بوده‌ایم، در هر جای کشورهای اسلامی که اهل تسنن به قدرت می‌رسند، سخت‌گیری‌ها علیه شیعیان نیز آغاز می‌شود. در این مورد، استثنا هم وجود نداشته است. از جمله در شامات، عربستان، حجاز، ایران و مناطق آسیای میانه. بالعکس در هر جا که تشیع به قدرت رسیده‌اند، اهل تسنن در رفاه قرار می‌گیرند. نمونه آن، امام محمد غزالی در ایران بود که مورد بغض و حمله اهل تسنن واقع شد و به ناچار به فاطمیان مصر پناه برد؛ همین‌طور ناصر خسرو قبادیانی - حکیم اسماعیلی - تحت ظلم و فشار اهل تسنن از ایران فرار می‌کند و به فاطمیان مصر پناهنده می‌شود. در جامعه لبنان که تحت سیطره شام بود، سه گروه متفاوت وجود داشت: گروه زمین‌داران و اعیان، گروه علما و دانشمندان دینی و نیز مردم فقیر و عمدتاً کارگر که تحت سیطره و نفوذ زمین‌داران امرامعاش می‌کردند. علما و دانشمندان دینی با این که پول نداشتند، ولی اعتبار علمی و دینی آن‌ها را از دیگران جدا ساخته بود. این وضعیت تا زمان وقوع جنگ جهانی اول ادامه داشت. علت آن این بود که در لبنان مرکزی، مدام قدرت بین مسیحیان و اهل تسنن رد و بدل می‌شد. حتی گاهی دروژی‌ها نیز به قدرت می‌رسیدند، ولی شیعیان در این امر مهم هیچ سهمی نداشتند. زمانی که دولت عثمانی سقوط کرد و فرانسوی‌ها قیمومیت لبنان را به دست گرفتند (۱۹۲۰-۱۹۳۴) برای این که فرانسوی‌ها نوعی توازن در لبنان ایجاد کنند و خود را درگیر فرقه‌های مختلف نسازند، تنها امتیاز جدی‌ای که به شیعیان دادند، این بود که مذهب تشیع را به رسمیت شناختند و در پی آن به آن‌ها اجازه دادند نظام قضایی و احکام خاص خود را اجرا کنند. بعد از مدتی این امتیاز موجب شد تا به تدریج شیعیان پراکنده در کنار هم قرار بگیرند و در مسائل سیاسی کشور نیز دخیل باشند، به خصوص

در جامعه لبنان که تحت سیطره شام بود، سه گروه متفاوت وجود داشت: گروه زمین‌داران و اعیان، گروه علما و دانشمندان دینی و نیز مردم فقیر و عمدتاً کارگر که تحت سیطره و نفوذ زمین‌داران امرامعاش می‌کردند



اولین کاری که آقای صدر انجام داد این بود که تفریق و تعدد میان جامعه شیعیان را به وحدت تبدیل و ارتباط گسترده‌ای با آن‌ها برقرار کرد تا بتواند آن‌ها را از حالت نابه‌سامانی و آشفتگی نجات دهد

زمانی که دوران قیمومیت فرانسه بر لبنان پایان می‌یابد و موضوع استقلال لبنان مد نظر قرار می‌گیرد که آیا لبنان باید به سوریه بپیوندد یا این که به‌عنوان کشوری مستقل باقی بماند، ترکیب نیروهای شیعی بنوعی در این مسأله تأثیرگذار می‌شوند. آن‌ها در این مورد دو نظر متفاوت داشتند: جمعی موافق پیوستن به سوریه و جمعی مخالف این امر بودند. موافقان، کشوری بزرگ را در ذهن خود تداعی می‌کردند، در حالی که مخالفان، نگران این موضوع بودند، که از یک طرف تحت سیطره اهل تسنن واقع شوند و از طرف دیگر مورد ظلم و ستم غربی‌ها و مسیحی‌ها واقع شوند، اما در هر صورت جامعه شیعیان وارد مسائل سیاسی شد. این مسأله خواه‌ناخواه منتهی به این امر شد که شیعیان بیش‌تر یکدیگر را پیدا کنند. هر چند شیعیان، در این امر مهم سیاسی سهمیم و تا اندازه‌ای نیز تأثیرگذار بودند، اما باز هم به‌دلیل این که در حاشیه بودند و امکانات اقتصادی نداشتند، طبیعتاً قادر نبودند تأثیر جدی و مفیدی بگذارند. در این شرایط ظهور علامه سیدشرف‌الدین موسوی، نعمتی بود که توانست فضای جدیدی برای شیعیان به‌وجود آورد. وی با رضایت علمای لبنان در شهر صور مقیم شد. سبک و نوع رفتار او فوق‌العاده دل‌نشین و جذاب بود. تدوین کتاب «المراجعات» (راجع به مکاتبات سیدشرف‌الدین موسوی و شیخ سلیم، مفتی الازهر) و سایر آثار وی در زمینه وحدت اسلامی نشان می‌دهد که او تا چه اندازه در مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود دقیق و آگاه بوده است. سیدشرف‌الدین جزء بنیان‌گذاران نظریه وحدت اسلامی بوده است و آثار مختلفی در این حوزه دارد، لذا او هم به‌دلیل مشکلات موجود، نمی‌توانست به همه اهدافش دست یابد. در این دوره مارونی‌ها تحت حمایت فرانسوی‌ها و نیز اهل تسنن مورد حمایت اعراب بودند. شیعیان لبنان تنها جریانی بودند که حامی و پشتوانه‌ای نداشتند و در جهان اسلام نیز نمی‌توانستند حامی و پشتوانه‌ای داشته باشند. شیعیان ایران نیز امنیت نداشتند و حاکمیت کاملاً در خدمت منافع اسرائیل و نیروهای بهایی حاکم بر منطقه بودند. شیعیان جزیره‌العرب تحت تسلط وهابیون بودند. بخش زیادی از شیعیان جهان نیز تحت سیطره امپراتوری کمونیسم بودند. سیدشرف‌الدین با انتخاب آقای سیدموسوی صدر مشهور به امام موسوی صدر، به‌عنوان رهبر دینی شیعیان، توانست بخش دیگری از آمال و برنامه‌های مورد نظرش را سامان‌دهی کند. اولین کاری که آقای صدر انجام داد این بود که تفریق و تعدد میان جامعه شیعیان را به وحدت تبدیل و ارتباط گسترده‌ای با آن‌ها برقرار کرد تا بتواند آن‌ها را از حالت نابه‌سامانی و آشفتگی نجات دهد. او با وجود مخالفت جدی اهل تسنن، مجلس اعلا شیعیان را تأسیس کرد. مجلس لبنان نیز در سال ۱۹۶۷ عملاً موجودیت مجلس اعلا شیعیان لبنان را تصویب کرد و رهبری شیعه حالت رسمی و قانونی به خود گرفت. خود مجلس اعلا شیعیان لبنان نیز در همین سال، لقب امام را به موسوی صدر داد و او را به‌عنوان رئیس مجلس اعلا و رهبر تاریخی شیعه در لبنان پذیرفت. امام‌صدر در این زمان با چند مشکل جدی روبه‌رو بود. از یک طرف باید علیه چپی‌ها و مارکسیست‌ها می‌جنگید. چپی‌هایی که هدف اصلی خود را سیطره فکری و تشکیلاتی بر نیروها و جوانان شیعی مناطق محروم لبنان قرار داده بودند. از طرف دیگر با قدرت حکومت مسیحی و

جریان‌های سنی در لبنان روبه‌رو بود. طبیعتاً روبه‌رو شدن با این همه مشکل نیاز به حامی خارجی دارد. لیکن چنین امکانی برای آن‌ها موجود نبود. در این زمان اتفاق غیرمنتظره‌ای پیش می‌آید و آن این که هم‌زمان با سقوط حکومت سنی‌ها در شام، حافظ اسد شیعی علوی‌مذهب به‌قدرت می‌رسد (علویان طیف محدودی از شیعیان هستند که تنها حضرت علی (ع) را به‌عنوان امام قبول دارند و به بقیه امامان اعتقادی ندارند) که سنی‌ها به آن‌ها حکم کافر داده بودند. بعد از این که اسد و یارانش در سوریه به قدرت رسیدند، امام موسوی صدر آن‌ها را به‌عنوان مسلمانان شیعه پذیرفت و فتوا به مسلمان بودنشان داد. در مقابل، دولت سوریه به حمایت جدی از جامعه شیعیان پرداخت و انزوای جامعه شیعیان به تدریج کاهش یافت. در این زمان جمع زیادی از آوارگان فلسطینی به لبنان پناهنده شدند، به‌خصوص بعد از جنگ «تل زعتر» و ماجرای سپتامبر سیاه در اردن. از آن‌جا که تعداد زیادی از فدائیان فلسطینی توسط دولت اردن تحت تعقیب و یا سوءقصد بودند، به‌ناچار به لبنان پناهنده شدند. از طرف دیگر برخی از افراد تحت تعقیب و یا مبارز ایرانی که به جرم مخالفت با رژیم سلطنتی، تحت تعقیب مأموران حکومتی بودند، برای حفظ جان خود به لبنان پناهنده می‌شدند، از جمله: محمد منتظری، خاتم دباغ، علی جنتی، عده‌ای از نیروهای مارکسیست و چپی‌ها از طیف سازمان چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق. آن‌ها بعد از این که در پادگان‌ها آموزش جنگ چریکی می‌دیدند، به ایران بازمی‌گشتند. مرحوم شهید چمران مشهورترین شخصیتی بود که با طیف امام‌موسوی صدر و لبنانی‌های شیعه پیوند خورد. وی در فعالیت‌هایش با شیخ موسوی صدر مشارکت و هم‌زمان در چندین جبهه تلاش می‌کرد. چمران هنرستان صنعتی لبنان را تأسیس کرد و دانش‌آموزان را تحت تعلیم قرار داد و هم‌زمان در جنگ چریکی و مبارزات نظامی ضد اسرائیلی شرکت می‌کرد. هم‌چنین جنبش امل را به رهبری موسوی صدر سازمان‌دهی کرد. وی به‌دلیل این که دو سال در مصر آموزش نظامی دیده بود، شاخه نظامی را به اصل اضافه کرد. آن‌ها در جذب حامیان خارجی نهایت تلاش خود را می‌کردند. موسوی صدر سعی می‌کرد با شاه ایران نیز رابطه برقرار کند و به‌دلیل این که بیش‌تر منسوب به جریان‌های مخالف با رژیم پهلوی بود، در بسیاری از موارد واسطه نجات افراد در خطر رژیم پهلوی می‌شد. از آن‌جا که گروه‌هایی در داخل ایران (از مخالفان رژیم) موافق رابطه او با رژیم نبودند و از طرف دیگر خود صدر احتمال می‌داد که ممکن است با نزدیک شدن به شاه، پایگاه اصلی خود را از دست بدهد، آرام‌آرام از رژیم پهلوی فاصله گرفت. پهلوی‌ها نیز متوجه شدند که صدر با آن‌ها هم‌دل نبوده و از آن‌ها به نفع مخالفان رژیم استفاده می‌کند، پس طبیعی بود که همراهی لازم را انجام ندهند. این امر باعث شد که به تدریج همین ارتباطات اندک نیز با شیعیان ایران از میان برود. شیخ موسوی صدر به‌دلیل دانش گسترده و رفتار و منش هوش‌مندانه و مهربانانه و اخلاق بسیار نیکش دائم مورد حسادت و یا دیرپه‌می اطرافیان واقع می‌شد، لذا تأثیرگذاری بسیار گسترده‌ای بر جامعه لبنان داشت. برای آشنایی با رفتار و تعامل او با اطرافیان به یک مثال بسنده می‌کنیم: مرحوم محمدجواد مغنیه، از علمای بزرگ



مرحوم شهید چمران مشهورترین شخصیتی بود که با طیف امام موسی صدر و لبنانی‌های شیعه پیوند خورد. وی در فعالیت‌هایش با شیخ موسی صدر مشارکت و هم‌زمان در چندین جبهه تلاش می‌کرد

حضور می‌یابند. سیدحسن نصرالله، سیدابراهیم امین و دانشجویان کمیته‌های انقلاب اسلامی از جمله حاضران در این جلسه بوده‌اند. قسمتی از بیانات امام‌خمينی (ره) در این ملاقات به آن‌ها این است که: «حرف‌زدن فایده‌ای ندارد. باید اهل عمل بوده و فعالیت عملی انجام دهید.»

در این زمان دولت انقلابی ایران با این که درگیر جنگ بود، باز هم در حد توان خود به آن‌ها کمک می‌کرد ولی رهبری انقلاب بیش‌تر در پی کمک به شیعیان لبنان بود. روزنامه «کار» چریک‌های فدایی مطلبی را در این زمان، به‌صورت تیتراژ، منتشر کرد: «برای امل، سنی‌میلیون تومان، برای فلسطین هیچ». لازم به ذکر است، یکی از دلایل ایجاد رابطه‌ای ناگسستنی بین دولت ایران و سوریه این بود که سوریه در زمان رژیم پهلوی پناهگاه ایرانیان پناهنده بود. هم‌چنین در شرایط خطرناک، به‌خصوص در زمان جنگ به سپاه اسلحه می‌داد. (زمانی که بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، به سپاه اسلحه نمی‌داد).

در این دوره جنبش امل بیش‌ترین وقت خود را صرف مبارزه با گروه‌های فلسطینی می‌کرد تا خود اسرائیل و معتقد به این امر بود که جوانان ما با وجود آن‌ها مارکسیست می‌شوند و قبل از هر اقدامی باید آن‌ها را از لبنان خارج کنیم. حتی گاهی اوقات تهدید می‌کردند که آتش‌بس بین فلسطین و اسرائیل را از بین می‌بریم. این نوع رفتار به‌طور طبیعی مورد رضایت شیعیان لبنان واقع نمی‌شد.

لبنان، از جمله مخالفان موسی‌صدر بود؛ از آن‌جا که او تصور می‌کرد مشکلات شیعیان لبنان، محصول فعالیت‌های صدر است در یکی از جلسات رسمی، در حضور رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس‌مجلس و سایر مقامات ارشد ضمن سخن‌رانی و عنوان کردن مشکلات لبنان، از جمله اختلافات قومی و مشکلات بین‌المللی، در پایان اضافه می‌کند: «اگر ما به‌دنبال این هستیم که مسائل و مشکلات مسیحی‌ها و لبنانی‌ها ریشه‌کن شود، باید منشأ و کانون فتنه، یعنی آقای موسی‌صدر، از لبنان خارج شود» آقای صدر با صبر و حوصله در سخن‌رانی‌اش در جواب سخنان مغنیه می‌گوید: «توصیه من این است که جامعه ما باید برای توسعه دانش و اخلاق نهایت تلاش خود را اعمال کند. لذا برای رسیدن به این اهداف، هم‌چنین سعادت‌مندی دنیا و آخرت، مهم‌ترین کار این است که عکس محمدجواد مغنیه را، به‌عنوان مظهر علم و اخلاق، بر سر در همه خانه‌های لبنان بزنید تا همه جوانان از او درس ادب و اخلاق بیاموزند.» به‌طور طبیعی آقای مغنیه با تأثیر از طرز برخورد و عکس‌العمل آقای صدر، ضمن شرمندگی می‌گوید: «من چه کردم و او چه کرد». آقای صدر همه مخالفان خود را همواره به‌نوعی مورد عفو و بخشش قرار می‌داد. متأسفانه وی در سال ۱۳۵۷ در ماجرای میهمی مفقود می‌شود. تا حدود زیادی شواهد حکایت از آن دارد که این عملیات آدم‌ربایی توسط دولت لیبی انجام گرفته است. به‌دلیل این که دولت لیبی رقابت و نفوذ گسترده‌ای در لبنان داشت و ذروزی‌ها، نیروهای تحت حمایت قزافی بودند و مهم‌تر این که لیبی خود به‌عنوان یکی از بازیگران عرصه سیاست در لبنان از نقش امام‌موسی‌صدر ناخشنود بود، ولی تابه‌حال به‌طور دقیق علت مفقودشدن امام‌صدر مشخص نشده است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ باعث شد تا جمع زیادی از ایرانیان که به‌نوعی حامی شیعیان نیز بودند، از لبنان خارج شوند و به ایران بازگردند، لذا هم‌زمان با آن، اتفاقی جدید در لبنان سامان‌دهی شد. و آن این بود که شیعیان و علمای جوان لبنان به این نتیجه رسیدند که بیش از پیش دست به فعالیت بزنند و نه تنها جامعه شیعیان را از ضعف و فقر نجات دهند، بلکه قدرت و موقعیت تشیع را گسترش دهند و با توجه به جمعیت قابل توجه خود، به سامان‌دهی حکومت دینی در لبنان بپردازند. حتی کسانی که با آقای صدر همراه نبودند، از لحاظ فکری با او هم‌رای شدند و تصمیم گرفتند به‌منظور دعوت شیعه و قدرت‌بخشی به جامعه شیعه «حزب‌الدعوه» (که به‌دنبال دعوت تشیع و قدرت‌بخشی به جامعه شیعیان بود) را در بقاء، راه‌اندازی کنند. از جمله این افراد: سیدعباس موسوی، علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله، سیدابراهیم امین‌السید و شیخ‌صبحی طفیلی بودند. البته این حزب دوام چندانی نداشت و موفق به تکامل نفوذ خود نشد.

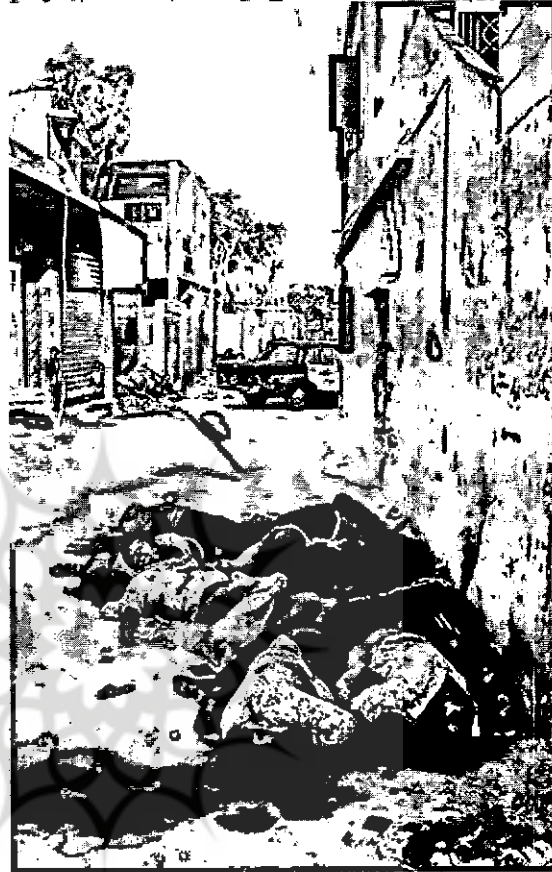
با دستگیری و حبس و آدم‌ربایی امام‌موسی‌صدر، نیبه بری که قبلاً معاون وی در حزب امل بود، رهبری حزب امل را به دست گرفت. در واقع رهبری جامعه شیعه با این گروه بود. آن‌ها به‌منظور پیش‌روی به سمت گرایش‌های انقلاب اسلامی ایران، تصمیم گرفتند با امام‌خمينی ارتباط نزدیک‌تری برقرار کنند و به ایشان نزدیک شوند تا بتوانند سریع‌تر به اهداف خود دست یابند. به همین منظور در سال ۱۳۶۰ با امام‌خمينی (ره) ملاقات کردند. در این ملاقات جمع زیادی از اعضای حزب‌الدعوه نیز

قبرس و در کشورهای عربی) تا این که نیروهای مهاجم اسرائیل در حاشیه جنوبی بیروت (ضاحیه) با راه‌های بسته مواجهه شدند. آن‌ها طی چهل و سه روز با سلاح‌های دستی ساده موفق شدند اسرائیل را زمین‌گیر کرده و شکست دهند. (این مقاومت شدید از جانب فعالان شیعی حاضر در مبارزات فلسطین شکل گرفت. آن‌ها نیروهای رها شده‌ای بودند که با فلسطینی‌ها همکاری می‌کردند و نتیجه این همکاری اخراج آن‌ها از سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. بخش اعظم آن‌ها عضو گروه عملیاتی ۱۷ ضد اطلاعات جنبش ساف بودند. آن‌ها به منظور حفظ جان خود در جنوب بیروت سکنی گزیده بودند.

در این زمان دوره ریاست‌جمهوری مارونی لبنان، الیاس سرکیس، به پایان رسید و بشیر جمیل، رهبر افراطی حزب فالاتر، بر سر کار آمد. او از یک طرف شدیداً مخالف فعالیت مسلمانان و از طرف دیگر عامل مستقیم و حامی دولت اسرائیل بود تا این که در ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۲ گروه ناشناسی در طی یک عملیات، با بمبی بسیار قوی، موجب انفجار مرکز حزب کتائب و کشته‌شدن جمع زیادی از رهبران این حزب شدند. در این انفجار بشیر جمیل رهبر حزب فالاتر کشته شد. می‌توان گفت بشیر جمیل بیش‌تر از سی و چهار روز حکومت نکرد. دو روز بعد از کشته‌شدن بشیر جمیل، در حالی که لبنان رئیس‌جمهور نداشت سربازان اسرائیلی و اعضای حزب کتائب دست به عمل وحشیانه‌ای زدند. آن‌ها ابتدا با محاصره و قطع برق منطقه صبرا و شتیلا و بستن راه ورود امکانات، با انواع اسلحه‌های گرم و سرد، به طرز فجیعی، بیش از سه هزار نفر را قتل‌عام کردند. عکس‌ها و فیلم‌های متعددی از این صحنه‌ها موجود است. از آن‌جا که قبلاً بخش اعظم چریک‌های فلسطینی را اخراج کرده بودند، کشته‌شدگان، طیف به‌جامانده از کسانی بودند که عملاً کارهای نبودند. وقتی عاملان این جنایت با محکومیت جهانی روبه‌رو شدند، با وقاحت کامل عنوان کردند: «شما همیشه با مشکل آوارگان فلسطینی سروکار داشتید، ما هم این مشکل را حل کردیم.» زمانی که شورای امنیت نیز با بیانیه‌ای این اقدام را محکوم کرد، آمریکایی‌ها آن را وتو کردند و این در حالی بود که آرل شارن، وزیر جنگ وقت اسرائیل، سازمان‌دهنده این فاجعه بوده است.

هم‌زمان با این مسأله شاهد ظهور پدیده مقاومت در لبنان می‌شویم که همانا تشکیل حزب‌الدعوه است. به تدریج نیروهای سیاسی، به‌خصوص نیروهای جنبش امل، تغییر ماهیت می‌دهند. بین رهبری جنبش امل، نبیه بری و معاونش سید حسین موسوی (ابوهشام)، بحث و اختلاف نظر به‌وجود می‌آید. بحث بر سر دو مسأله مقاومت ملی یا مقاومت اسلامی است، بدین معنا که آیا مقاومت اسلامی را ادامه دهیم یا با وضعیت پیش آمده در لبنان همراه شویم؟

در آن زمان شورای نجات ملی در لبنان به عضویت چند نفر از جمله الیاس سرکیس و نبیه بری رئیس‌مجلس لبنان و جمعی از مقامات سیاسی، تأسیس شده بود. این شورا قصد داشت با اسرائیل مذاکره کند و از این طریق، اسرائیل را از لبنان اخراج کند. نبیه بری، رهبر جنبش امل، برخلاف رأی بقیه اعضای جنبش، به‌خصوص علمایی مثل سیدابراهیم امین و سیدعباس موسوی، با تصمیم شورای نجات ملی هم‌رأی است. این اختلاف نظر منجر



از آن‌جا که اسرائیل در طی تجاوزی بخشی از جنوب لبنان (منطقه جزین و حاشیه مرزی لبنان به مساحت هزار کیلومتر مربع که شامل صدو هفتاد و سه شهرک و روستا می‌شد) را به‌عنوان حائل برای شهرهای مرزی و الجلیل تحت نفوذ خود در آورده بود، در سیال ۱۹۸۲ (۱۳۶۲ ه.ش)، هم‌زمان با جنگ ایران و عراق و قدرت‌گیری ایران، اسرائیل به‌بهانه این که سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیروهای خود را از اردن به لبنان آورده است و برای شهرک‌های تحت حائل آن‌ها (الجلیل) مزاحمت ایجاد کرده به لبنان حمله کرد. در این زمان نیروهای حزب‌الدعوه از یک طرف ساختار نظامی جدی و منظمی نداشتند و از طرف دیگر درگیر موضوع تقدم یا تأخر جنجال فکری تأسیس استراتژی جمهوری اسلامی در لبنان یا اخراج اسرائیل از منطقه اشغالی بودند و می‌توان اذعان کرد که هنوز در مسیر مشخصی قرار نگرفته بودند. مسلماً اسرائیل نیز در این مرحله از تجاوز خود، به‌راحتی و بدون هیچ مانعی تا شهر بیروت پیش‌آمد. در این وضعیت همه به بیروت عقب‌نشینی کردند. در داخل بیروت نیز نیروهای مقاومت فلسطینی نه‌تنها به‌طور جدی مقاومت نکردند، بلکه اوج افتخارشان این بود که اسرائیل فقط موجودیت سازمان آزادی‌بخش و موجودیت آن‌ها را به‌رسمیت شناخته است. در مقابل، آن‌ها از لبنان خارج و در کشورهای منطقه پخش شدند (عده‌ای در اروپا و عده‌ای در

بالاخره با تلاش و عملیات مختلف حزب‌الله، اسرائیل مجبور شد قطع‌نامه ۴۲۵ را بپذیرد و بدون هیچ قید و شرطی از جنوب لبنان (منطقه اشغالی) یعنی صور و صیدا، بعد از گذشت بیست سال خارج شود

به داور و حکمیت موسی فخر روحانی، سفیر ایران در سوریه، می‌شود. او جریان اسلام‌گرای جنبش امل را تقویت می‌کند زیرا مذاکره با اسرائیل منتهی به این امر می‌شود که این دولت را به رسمیت بشناسند. و این برخلاف فتوای امام موسی صدر بود. او فرموده بود که هرگونه مذاکره با دولت اسرائیل و پذیرش آن حرام است. بنابراین فتوا باید پذیرفت که رهبری امل دست به تخلف زده و در واقع از منویات رهبر اصلی این جنبش (صدر) فاصله گرفته است. در نهایت موسوی (پوهشام) انشعاب می‌کند و در بعلبک جنبش امل اسلامی را تشکیل می‌دهد. سیدابراهیم امین‌السید (نماینده جنبش امل در تهران) نیز انشعاب کرد. نتیجه بری نیز به‌ناچار از «شورای نجات» ملی خارج شد، اما به‌حال شورای نجات ملی لبنان عملاً توافق‌نامه ۱۷ می ۱۹۸۲ را با اسرائیل امضاء کرد. این توافق‌نامه منتهی به این امر شد که «برای ایجاد امنیت منطقه شمال، اسرائیل در یک منطقه حائل باقی بماند. سپس در طول زمان ارتش اسرائیل از منطقه خارج شود و نیروهای بین‌المللی به‌عنوان نیروهای حائل با اسرائیل، وارد لبنان شوند». بعد از این مذاکره، نیروهای نظامی آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها وارد لبنان شدند و اسرائیل از حومه جنوبی بیروت خارج و در منطقه صور و صیدا مستقر شد. آن‌ها بلافاصله در این منطقه بانک‌های متعددی تأسیس کردند و بازارچه‌های مرزی خود را گسترش دادند. هم‌چنین «ایست‌سازرسی» به‌وجود آوردند. آن‌ها در پی این بودند که با به‌وجود آوردن آرامش و رفاهی کاذب، جامعه لبنان با آن‌ها به‌عنوان نیروهای اشغال‌گر برخورد نکند و در واقع همان روندی را که قبلاً در شهرک‌های اشغالی فلسطین به‌وجود آورده بودند، در این‌جا با ایجاد آرامش مصنوعی به‌وجود آورند. حتی با ارتش لبنان توافق کردند که گشت‌های مشترک در داخل داشته باشند. این امر به‌منزله پذیرش اشغال بود، چراکه هنوز هم جامعه لبنان، از لحاظ امکانات نظامی (هلی‌کوپتر، هواپیما، تانک و نیروهای انسانی)، بسیار ضعیف بود.

در این زمان بعضی از مسئولان سیاسی و نظامی ایران مرتکب اشتباه استراتژیکی شدند که این اشتباه نتایج و فواید بسیاری به‌دنبال داشت. درست در زمانی که ایران درگیر جنگ با عراق بود، آن‌ها بخشی از نیروهای نظامی سپاه را به لبنان اعزام کردند که با مخالفت صریح حضرت امام مواجه شد: امام (ره) در مقابل این اقدام فرمود: «آن‌ها از گرفتاری شما در جنگ با عراق سوءاستفاده کرده و وارد منطقه لبنان شده‌اند. اگر در این موقعیت وارد منطقه لبنان شوید و در درگیری آن‌ها سهمی شوید هم در آن‌جا شکست می‌خورید هم در جنگ با عراق. بهترین کار این است که سریع نیروهای خود را بازگردانید.» حضرت امام (ره) در جواب شیعیان لبنان که درخواست کمک کرده بودند، به‌طور صریح فرمود: «در این توطئه ما هم قدری بازی خوردیم. آمریکا این عائله را پیش آورده، هجوم اسرائیل به لبنان، نقطه‌ای که در نظر ما بزرگ است و ما نسبت به آن حساسیت داریم. تا ملت ما را از جنگی که در کشور خودش می‌گذرد غافل کند. آن‌ها به‌دنبال این هستند که صدام را در این طرف سر جای خودش نگاه‌دارند و ایران که در نظر آن‌ها اهمیتش بیش‌تر از لبنان و جاهای دیگر است، برای‌شان محفوظ بماند. نقشه این است که بگین را وادار کند که «تو به لبنان حمله کن. لبنان که تو حمله کردی ایران به آن حساسیت

دارد، در نتیجه ایران همه قوایش را متمرکز می‌کند در این که تو را بین ببرد. و عراق هم کار خودش را انجام می‌دهد. و ایران هم در این‌جا کاری نمی‌تواند بکند. همه دولت‌مردان باید به این معنا توجه داشته باشند. در عین حال که لبنان را از حیث مصالح و مفاسد با ایران جدا نمی‌دانیم، لیکن اگر تمام نظرها متوجه لبنان شود و تمام قدرت‌مندان و گویندگان از لبنان بگویند و تمام نویسندگان از لبنان بگویند. این توفیقی است برای آمریکا که ایران جنگ خودش را فراموش کرده و هم عراق را از دست می‌دهد و هم لبنان را. نه می‌تواند در عراق کاری بکند نه در لبنان. ما راه‌مان این است که باید از راه شکست عراق دنبال لبنان برویم نه مستقلاً. اگر عراق در جنگ پیروز شد، مطمئن باشید شما هم نمی‌توانید در لبنان کاری بکنید. باید ما این نقشه‌ای که آمریکا برای ما کشیده را خنثی کنیم. ما باید از راهی که شکست عراق است به لبنان برویم. عراق را نگذاریم سر جای خودش بایستد و جمع کند قوای خودش را، و دیگران هم به او کمک کنند و مرزهای خودش را مستحکم کند. بعد هم یک حمله ناگهانی کند و بازگردد به آن چیزهایی که اول بود. غفلت از این انتحار است.»

بعد از این بیان حضرت امام (ره) نیروهای اعزامی به لبنان باز گردانده شدند، لذا نیروهای آموزشی در مرز سوریه باقی ماندند. دولت سوریه نیز سعی می‌کرد حضور آن‌ها در حد پادگان نظامی باقی بماند. حتی مواظب بود که میبادا ایرانی‌ها وارد عمل شوند. از طرف دیگر دولت لبنان مدافع این امر بود که بخشی از کشور در اشغال اسرائیل باقی بماند و حضور آن‌ها در لبنان مشروعیت قانونی پیدا کرد. مارونی‌ها نیز موافق سلطه اسرائیل بودند، در نتیجه فلسطینی‌ها از لبنان رفتند. اهل تسنن هم مبارزه‌ای جدی با این امر نداشتند. شیعیان تنها جریان مبارزی بودند که بخشی از آن‌ها در جنوب بیروت و منطقه دره بقاع و مناطق جنوب لبنان سکونت داشتند. به‌تدریج جریان در لبنان سامان‌دهی می‌شود و طی اطلاعیه و بیانیه‌های خود را نیروی مقاومت ملی لبنان معرفی می‌کند. هر چند این اصطلاح و نام‌گذاری از جانب کمونیست‌های لبنان صورت گرفت، ولی عملیات‌ها توسط نیروهای مسلمان انجام می‌شد.

اولین بار شهید احمد قصبی در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۸۲ (۱۳۶۱/۸/۲۰) دست به عملیات شهادت‌طلبانه‌ای می‌زند. وی با ماشین پژو ۵۰۴ زرد رنگی مملو از مواد منفجره به مقر فرماندهی ارتش اسرائیل، در شهر صور، حمله می‌کند و حدود هفتادوشش تن از سربازان اسرائیلی را به هلاکت می‌رساند. آن‌ها نیز بلافاصله از منطقه صور عقب‌نشینی می‌کنند (البته قبل از آن، یک مجاهد عراقی به‌نام ابومریم، مقر سفارت عراق در بیروت را منفجر کرده بود). در پی آن جنبش مقاومت ملی به این نتیجه رسید که باید حامیان اسرائیل را از لبنان خارج کند. بر همین مبنا آن‌ها هم‌زمان به مقر نیروهای نظامی ایتالیایی‌ها، فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها حمله کرده و آن‌جا را با خاک یکسان می‌کنند. بیش از چهارصد نفر در این عملیات کشته می‌شوند. این فاجعه به‌خصوص برای آمریکایی‌ها که به‌ندرت نیروهای خود را از دست می‌دادند، بسیار گران تمام شد. به‌طور قطع بیش‌ترین تلفات آمریکا بعد از جنگ با ویتنام در این فاجعه بود. این سه کشور به‌ناچار نیروهای خود را از لبنان خارج کردند. در این زمان سوریه حمایت‌هایش معین و محدود بود. ایران نیز محدودیت‌ها و

شیعیان تنها جریان مبارزی بودند که بخشی از آن‌ها در جنوب بیروت و منطقه دره بقاع و مناطق جنوب لبنان سکونت داشتند. به‌تدریج جریان در لبنان سامان‌دهی می‌شود و طی اطلاعیه و بیانیه‌های خود را نیروی مقاومت ملی لبنان معرفی می‌کند

کسانی که عملیات انفجار مقر اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها را با نام جهاد اسلامی انجام می‌دادند، به عناوین مختلف از جمله جمعیت لبنان آزاد، گروه استقلال برای لبنان، به گروگان‌گیری اتباع آمریکایی می‌پرداختند

مشکلات خودش را داشت. بنابراین لبنان به صحنه مبارزه بین دو نیروی اسرائیل و جبهه مقاومت اسلامی شیعیان تبدیل شد. بعد از این تقریباً تا یک‌سال عملیات مختلف توسط جبهه مقاومت ملی صورت می‌گرفت. هر چند در ظاهر، هم کمونیست‌ها و هم مسلمانان به این نام شناخته می‌شدند. گروگان‌گیری عملیات جدیدی بود که در این دوره شکل می‌گرفت. کسانی که عملیات انفجار مقر اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها را با نام جهاد اسلامی انجام می‌دادند، به عناوین مختلف از جمله جمعیت لبنان آزاد، گروه استقلال برای لبنان، به گروگان‌گیری اتباع آمریکایی می‌پرداختند و می‌توان گفت یک نوع معامله سیاسی در این میان شکل می‌گرفت. در نتیجه بیش از صد و نود نماینده عالی‌رتبه آمریکا از لبنان فرار کردند و به‌ناچار به پنج‌شش نماینده بسنده کردند. این چند نفر نیز از نوع افراد سیاسی غیرفعال بودند که به‌سبب ترس از گرفتار شدن، در گوشه‌های خود را مخفی می‌کردند. مهم‌ترین اقدام نیروهای مسلمان در این زمان این بود که لبنان را از نیروهای غربی تخلیه کردند. در نتیجه اسرائیل حامی میدانی نداشت و کسی نیز حاضر نمی‌شد برای اسرائیل فداکاری کند. اسرائیل در داخل کشورش نیز با مشکل مواجه شد. از آن‌جا که قرار بود برای حفظ امنیت منطقه الجلیل حائلی داشته باشد، نه تنها این کار عملی نشد، بلکه نیروهای مجاهد، به‌طور غیرمستقیم، با مواد منفجره آنان را به هلاکت می‌رساندند. در دوره‌های اسرائیلی‌ها تبلیغ می‌کردند که این عملیات واقعی نبود و تبلیغاتی است. تا این که حزب‌الله از عملیات خاص خود فیلم‌برداری و در سایت‌های خبری منتشر کرد. این امر منجر به جنبش «مادران چهار نفره» در اسرائیل شد. مادران چهار تن از سربازان اسرائیلی تظاهرات کردند و ندا دادند: «فرزندانمان را باز گردانید.» که نتیجه‌اش اغتشاش دسته‌جمعی و فشار شدید به دولت اسرائیل بود. قدرت‌گیری و گسترش فعالیت «جنبش مقاومت ملی» منتهی به این امر شد که حزب‌الله طی بیانیه‌ای خود را معرفی کرد و شورای حزب‌الله را تشکیل داد و فعالیت‌هایش را سامان‌دهی کرد. اعضای آن عبارت بودند از: سیدعباس موسوی، سیدحسین موسوی (ابوهشام)، سیدحسن نصرالله، محمد رعد، علامه فضل‌الله و شیخ صبحی طفیلی. نکته مورد توجه این است که این شورا شامل شوراهای قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی، قضایی، عملیاتی و سامان‌دهی سیاسی و در جناح‌های مختلف فعال بود. هر چند فعالیت‌های حزب‌الله به تدریج گسترش پیدا می‌کرد، اما مشکلات داخلی آن را نباید نادیده گرفت چنان‌که در یک دوره جنبش امل با حزب‌الله وارد تیرد شد و یکی از بهترین نیروهای آن‌ها، به نام شیخ علی کریم، مسؤول بسیج منطقه بقاع، به شهادت رسید. بعد از آن سیدحسین نصرالله جانشین وی شد.

یکی از عملیات‌های موفق حزب‌الله گروگان‌گیری سربازان اسرائیلی به‌صورت زنده بود که در نتیجه این فشار سنگین، آن‌ها به‌ناچار از منطقه جنوب عقب‌نشینی کردند. در پی آن توافق‌نامه «۱۷می» عملاً باطل می‌شود. در داخل لبنان نیز قدرت نیروهای مقاومت افزایش می‌یابد و به‌دنبال آن دولت لبنان اعلام می‌کند که توافق‌نامه ۱۷می را قبول ندارد. امین جمیل، رئیس‌جمهور، بلافاصله، به‌صورت غیرقانونی میشل عون را به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد و خود از ریاست‌جمهوری کناره‌گیری می‌کند ولی میشل عون هر چه تلاش کرد جایگاه و مقام خود را تثبیت کند موفق نشد و تحت فشار نیروی مقاومت ملی از لبنان خارج شد. دولت لبنان «رنه معوض» را به‌عنوان رئیس‌جمهور و «سلیم‌الحصی» را به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد. معوض بلافاصله توسط اسرائیلی‌ها کشته و رفیق حریری جایگزین سلیم‌الحصی می‌شود. رفیق حریری معلمی بود که برای کار به عربستان رفته و به تدریج در صنعت و تجارت نفت

فعال شده بود. و به یکی از مشهورترین میلیاردرهای عرب تبدیل شد او در لبنان نیز فعالیت‌های زیادی می‌کرد. از جمله هزاران دانشجو را تحت پوشش خود قرار داده بود. او سنی‌مذهب و شدیداً مخالف جنبش مقاومت ملی بود و با فعالیت‌های حزب‌الله برخورد می‌کرد. با روی کار آمدن او حزب‌الله در جبهه خارجی با اسرائیل و در جبهه داخلی با سیاسیونی که مخالف آن‌ها بودند درگیر شد. بالاخره با تلاش و عملیات مختلف حزب‌الله، اسرائیل مجبور شد قطع‌نامه ۴۲۵ را بپذیرد و بدون هیچ قید و شرطی از جنوب لبنان (منطقه اشغالی) یعنی صور و صیدا، بعد از گذشت بیست سال خارج شود. این موفقیت به‌طور طبیعی موجب تثبیت قدرت حزب‌الله در داخل لبنان شد. هم‌چنین راه ورود به مجلس دست‌یابی به پست‌های مورد نیازش را فراهم ساخت. به‌دنبال آن، موج شدید مقاومت آن‌ها افزایش یافت و در پی رفع اشغال سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۷۸ برآمدند. (هزار کیلومتر مربعی که شامل یک‌هزاروهفتادوچهار شهر و شهرک و روستا در آن منطقه می‌شد) اسرائیل در این منطقه در کنار نیروهای خودش، ارتش جنوب لبنان را تشکیل داده بود. آنان نیروهای لبنانی بودند که در گذشته تحت فرمان سرگرد شورش، سعد حداد، عمل می‌کردند و بعد از مرگ او تحت فرمان سرگرد آنتوان لحد- معاون سعد حداد درآمدند و بعد از کشته‌شدن آنتوان لحد، تحت امر معاون دیگر سعد حداد به‌نام «هاشم عقل»، درمی‌آیند.

هاشم عقل عملیات‌های چریکی مختلفی انجام می‌داد. روش او این بود که نیروهای تحت امرش بدون این که جمعی را در خطر قرار دهند، شخصاً وارد عمل شوند و از عملیات انتحاری منع شده بودند. لذا هم‌زمان با آن عملیات چریکی حزب‌الله نیز شروع می‌شود. اسرائیلی‌ها هر چه تلاش می‌کردند تا برای دست‌یابی به اطلاعات در ساختار نیروهای حزب‌الله نفوذ کنند، موفقیتی به‌دست نمی‌آوردند. حتی خود نیز به این امر اعتراف می‌کنند. یکی از مهم‌ترین عملیات‌های حزب‌الله که موجب شد ارتش اسرائیل لبنان را ترک کند، عملیات «انتصاریه» بود. در این عملیات، نیروهای گارد اسرائیل «به‌نام گارد ویژه گزمان» که همیشه با موفقیت همراه بودند، به‌منظور دستگیری یکی از رهبران مقاومت، برحسب گزارش جاسوسان خود وارد شهرک انتصاریه می‌شوند، اما در هنگام عبور از مسیر گزارش شده، در تله انفجاری وحشتناکی می‌افتند. در این انفجار بیست‌وچهار تن کشته و شش نفر زخمی می‌شوند. بقیه نیز از آن‌جا متواری می‌شوند. آن‌ها طبق بررسی‌های بعدی متوجه می‌شوند که گزارش جاسوسان، طراحی از جانب حزب‌الله بوده است و عملاً شاهد این بودند که حزب‌الله در سازمان اطلاعاتی ارتش اسرائیل نیز نفوذ کرده است. در نتیجه اعتماد آن‌ها از بخش جاسوسی نیز سلب می‌شود. به‌دنبال این واقعه، طی برخورد دو هواپیمای اسرائیلی هفتادونه سرباز کشته می‌شوند. این دو فاجعه زمینه را برای فرار سربازان اسرائیلی از جبهه فراهم کرد و آن را به منزله جرمی عادی در اسرائیل درآورد.

در همین زمان متن نامه ایبورگانگ، سرباز اسرائیلی که به نخست‌وزیر اسرائیل نوشت، در مطبوعات اسرائیل منتشر می‌شود (این سرباز چند روز پس از نوشتن نامه در جنگ کشته می‌شود). متن نامه به شرح ذیل بود:

«جناب نخست‌وزیر،

با کمال تأسف خیر کشته شدنم را قبل از پایان جنگ، به اطلاع شما می‌رسانم. یک رزمنده حزب‌الله با دقتی فوق‌العاده موشکی را از روی تانکی به طرف سنگری که در آن نشسته بودم شلیک کرد و به این ترتیب روح از بدتم جدا شد. حالا دارم همه‌چیز را می‌بینم.

هم قطارم به یادم تیر هوایی شلیک می کنند. دوستانم برایم دعا می خوانند. حتی فرماندهام که همیشه با او درگیری داشتم، از من به نیکی یاد می کند: «سربازی دوست داشتی، شجاع و محبوب. ما همیشه یاد او را زنده نگه می داریم.» چند دقیقه بعد، مرا در نزدیکی قبر یکی از دوستانم که دیروز کشته شده بود دفن کردند. ولی آقای نخست وزیر، یک نکته برایم سؤال برانگیز است. چرا من باید بمیرم؟ شما همیشه می گفتید: «ما قوی ترین ارتش جهان هستیم. هیچ وقت شکست نمی خوریم.» ولی خیلی وقت است که همه می دانند ما در جنگ شکست خورده ایم. ارتش بزرگ اسرائیل با آن همه نیروی زرهی و ناوچه های دریایی، در حال عقب نشینی است. آن هم با سرافکندهای و خجالت زدگی.

آقای نخست وزیر، شما موضوعی که سربازان عادی هم می دانستند، نفهمیدید. جنگ ما در لبنان نبرد داود علیه جالوت بود. اما لبنانی ها داود بودند و ما جالوت. آن ها مانند داود ما را شکست دادند. اما شما فقط گفتید: «ما انتقام می گیریم.» دیگر از این حرف ها خنده ام می گیرد. آخر کدام انتقام؟ کدام پاسخ؟ این هم شد تلافی؟ دشمن ما را تکه تکه کرد، اما شما فقط به تأسیسات برق حمله کردید. باغ وحش بیروت را بمباران کردید. این هم شد تلافی؟ اگر یادتان باشد در ویتنام، پنجاه و شش هزار سرباز آمریکایی کشته شدند و در نهایت شکست خوردند، ما هم همین بلا سرمان آمد. دلم می خواهد با صدای بلند فریاد بزنم و به شما و تمام نخست وزیران قبلی بگویم: اگر چند سال پیش عقب نشینی می کردیم حالا زنده بودیم. اما افسوس که کار از کار گذشته است، چرا که من دیگر مرده ام.» بعد از عملیات انتصاریه، اسرائیل، در خردادماه اعلام کرد چهل و پنج روز دیگر از منطقه جنوبی لبنان خارج خواهد شد، اما حزب الله به آن ها گوشزد می کند: «تا زمانی که در لبنان باشید مورد هدف ما خواهید بود.» به همین دلیل آن ها بیست روز زودتر و شبانه پا به فرار گذاشتند. کسانی که به ادبیات اسرائیل نزدیک تر بودند، می گفتند: «اسرائیل عنوان کرده بعد از این، لبنان درگیر جنگ داخلی خواهد شد.» سیدحسن نصرالله بلافاصله دستور داد که جمعی از روحانیان و رهبران حزب الله وارد مناطق اشغالی شوند و اجازه ندهند کسی به مسیحیان مقیم منطقه، به منظور انتقام، تعرض کند. نکته ای که لازم است آن را ذکر کنم این است که بعد از عملیات انتصاریه، یک شبه شکست برای حزب الله رخ داد که در واقع پیروزی معنوی حزب الله و سیدحسن نصرالله محسوب می شد. اسرائیلی ها که جنازه دو رزمنده لبنانی را بارها در تلویزیون نشان داده بودند با شکست و دادن تلفات در عملیات انتصاریه، بعد از مدتی با وساطت آلمانی ها اعلام کردند: «در صورتی که لبنان کشته شدگان انتصاریه را تحویل آن ها بدهد تعدادی از جنازه های شهدا و حدود چهارصد اسیر جنگی و زنانه را تحویل شان خواهد داد.» آزادی اسیران لبنانی موفقیتی برای حزب الله محسوب می شد. وقتی همه متوجه شدند که یکی از جنازه ها متعلق به هادی نصرالله پسر حسن نصرالله است، اسرائیل آن را به منزله پیروزی بزرگی قلمداد کرد، ولی از طرف دیگر این، پیروزی بزرگی برای حزب الله بود. این واقعه موجب شد تا تمامی سربازان عرب و رهبران نیروهای داخلی لبنان، با سیدحسن نصرالله همراه شوند. حتی ایلی حبیبه که سال ها در مقابل نیروهای شیعی و حزب الله ایستادگی کرده بود، با تواضع، پیام تسلیت داد و حمایت و مقاومت ایشان را ستایش کرد. دولت عربستان نیز که قبلا در مقابل مقاومت شیعی در لبنان ایستادگی می کرد، این بار پیام تسلیت داد و حمایت مالی و نظامی خود را از آن ها ابراز داشت.

در همین حال دولت اسرائیل شروع کرد به امتیاز خواهی و اعلام کرد: «جنازه های ما فقط در برابر جنازه هادی نصرالله بازگردانده

می شود.» هم زمان با این امر، موج گسترده ای از حماسه سرایی برای هادی نصرالله در جهان عرب اتفاق افتاد. از جمله یکی از نویسندگان محمدحسین هیکل می نویسد: «سربازان عرب، شما بمیرید که سال ها طبل مبارزه با اسرائیل را می زنید، اما هیچ کدام به اندازه گزیدن یک پشه آسیب ندیده اید. امروز یک روحانی جوان شیعه بهترین ثمره عمرش را برای دفاع از شما فدا کرده است و شما به جز مردن کار دیگری نباید بکنید.»

در مقابل پیام اسرائیل، همسر سیدحسن و مادر سیده هادی نصرالله اعلام می کند: «من فرزندی را که در راه خدا داده ام، نمی خواهم برای گرفتن آن با دشمن صهیونیستی مذاکره و معامله کنم.» اسرائیلی ها در برابر این پیام شرمنده و تسلیم شدند و از شرط خود گذشتند.

شکست تصورناپذیر اسرائیل در برابر اقلیت شیعه در لبنان اتفاق افتاد و جامعه شیعیان را از پراکنده شدن خارج ساخت. مهم تر از همه این که منطقه ضاحیه (جنوب لبنان) که قبلا مظهر بدبختی و گرفتاری و عقب ماندگی بود به مظهر نظم و انضباط و مهد شکست ناپذیری و مقاومت در لبنان تبدیل شد. زمانی که اسرائیل از لبنان خارج شد، حزب الله در انتخاب رئیس جمهور در لبنان مؤثرترین نیرو بود و حتی گردان های مستحی عضو حزب الله نیز تأسیس شده بود.

در طول زمان، آمریکایی ها به این نتیجه رسیدند که با پدیده ای مواجه شده اند که به جز نابودی آن چاره ای ندارند. سوریه هم دید که آمریکایی ها به دنبال طرح خاورمیانه بزرگ هستند. اولین گام برای انجام این کار خلع سلاح خاورمیانه و بعد خلع سلاح حماس و جهاد اسلامی در پایان تخلیه سوریه است. آن ها ابتدا ارتش سوریه را از لبنان اخراج کردند. تصور می شد با این کار حزب الله پایگاه خود را از دست می دهد و ایران نیز در منطقه تضعیف می شود. به طور طبیعی قدرت مانور سوریه و لبنان در منطقه کاهش می یابد، ولی حزب الله در برابر نیروهای ضد سوریه تجمع بزرگی برقرار کرد و با عمل خود ثابت کرد نه تنها در برابر سوریه نیست، بلکه از آن حمایت هم می کند.

با آغاز جنگ سی و سه روزه نکبت دیگری به اسرائیل رو کرد. فاجعه برای آن ها این بود که در جنگ مرتکب اشتباه استراتژیکی شدند و عقبه همه قدرت خود را ظاهر کردند. آن ها در روزهای اول جنگ همه امکانات و قدرت خود را در منصفه ظهور گذاشتند، در نتیجه ضربه پذیری شان شدیدتر بود، اما حزب الله با مدیریت وارد جنگ شد. در این دوره گروه های مخالف حزب الله در لبنان اعلام کردند که: «ما برای ایرانی ها می جنگیم و این در اصل جنگ ایران با اسرائیل است. (چون از امکانات جنگی ایران استفاده می کردند.) پیش بینی آمریکایی ها این بود که اسرائیل می تواند طی دو هفته حزب الله را خلع سلاح و تسلیم کند، سپس به جنگ با سوریه می رود، در گام های بعدی هم جنگ با ایران مطرح می شود، اما اسرائیل در جنگ سی و سه روزه برای چندمین بار شکست خورد، با این تفاوت که این بار علاوه بر شکست نتوانست خود را تثبیت کند. اسرائیل با آن که همه جا را موشک باران کرد، هم از لحاظ نظامی شکست خورد و هم ظرفیت نظامی اش مشخص شد. در حالی که موشک باران حزب الله فوق العاده هوش مندانانه بود و این کار را آشفته آغاز نکرد. ضمن آن که توانست ظرفیت های خود را در گرمای جنگ مکتوم نگه دارد و ارتش اسرائیل را هم ناکام گذاشت؛ ناکامی ای که به انحطاط و فروپاشی سیاسی در داخل اسرائیل منتهی شد و دولت اسرائیل را در جدی ترین سردرگمی و ناپه سامانی سیاسی و اجتماعی در طول شکل گیری اش فروبرد که گزارش ویتوگراد و پذیرش رسمی شکست اسرائیل نتیجه آن بود. ■

شکست تصورناپذیر اسرائیل در برابر اقلیت شیعه در لبنان اتفاق افتاد و جامعه شیعیان را از پراکنده شدن خارج ساخت